

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: فرزند ۳

تاریخ: ۲۷ آذر ۱۳۹۱؛ ۴ صفر ۱۴۳۴

قال الله تبارک و تعالی: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ»^۱ (و) گفتیم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او قطعاً آمرزنده است تا بر شما از آسمان باران پی‌درپی فرستد و شما را به اموال و پسران مدد کند.

تفاوت رشد و تربیت انسان با سایر موجودات

در بحث تربیت اولاد عرض کردم که در بحث تربیت اولاد دو گونه رشد برای فرزند داریم، یکی رشد ظاهری و جسمانی او است و دیگری رشد روحی و معنوی او و پدر و مادر شایسته است که به هر دو تربیت توجه بکنند. اگر انسان در منزل حیوانی را تربیت می‌کند، مثل مرغ و خروس، فقط به تربیت جسمانی آن توجه می‌کند. حیوان جنبه‌ی روحی ندارد، لذا به فکر معنویاتش نیستیم و فقط به آذوقه‌اش، سرما و گرمایش، محل خوابش، سلامتی‌اش و... توجه می‌کنیم. یک گلدان را داریم در منزل تربیت می‌کنیم. در تربیت یک گل، یک درخت، یک گیاه، توجه فقط به ظاهر آن است؛ یعنی به سرما و گرمایش، به مقدار آبش، به کودی که نیاز دارد، نوری که می‌خواهد.

دعاهای قرآنی برای طلب فرزند صالح و متقی

اما وقتی به انسان می‌رسد صحبت از فرزند صالح و سالم هر دو است. در مورد انسان تقوا مطرح است. الحاق به صالحین مطرح است. در آیه ۱۰۰ از سوره صافات می‌خوانیم «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ»^۲ دعایی که می‌کنیم این است: «خدایا، از صالحین به من ببخش» یعنی انسان‌های شایسته را به من عطا کن.

در آیه ۷۴ سوره‌ی فرقان صحبت از رهبری متقین است. این آیه، آیه‌ی خیلی مهمی است از جهت این‌که در دعایی که می‌کنیم، تقاضای ما این نیست که بگوییم خدایا ما و ذریه‌ی ما را از متقین قرار بده؛ بلکه دعا می‌کنیم رهبر متقین قرار بده! از بس این دعا بزرگ است، بعضی از مفسرین نتوانستند تحمل بکنند، لذا آمدند معنای ظاهری آیه را توجیه کردند و گفتند شاید مراد چیز دیگری باشد. شما هم می‌توانید آیه را بعد از اطمینان به صحت خواندنش، در قنوت نمازهایتان بخوانید. اول آیه «وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ» است که آن دیگر لازم نیست در قنوت گفته بشود. «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»^۳ (خدایا، زنان و فرزندانمان که باعث چشم‌روشنی ما باشند، به ما عطا کن و ما را پیشوا و رهبر متقین قرار بده). امور معنوی که می‌گویم این است. خواسته‌ی انسان در مباحث معنوی، تقاضای فرد صالح است، «هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ» است، تقاضای فرزندانمان است که سبب روشنی چشم انسان هستند و روشنی چشم آن‌وقت است که آن‌ها متقی باشند، هر

۱. نوح، ۱۲ تا ۱۰.

۲. صافات، ۱۰۰.

۳. فرقان، ۷۴.

چه تقوا بیشتر باشد، پاک‌تر، نزد خدا گرامی‌تر، ارزشمندتر، مفیدتر و نسبت به جامعه هم خدمت‌تر است؛ اما خدای ناکرده اگر فرد صالحی نباشد، نه، آن‌جا نه برای خودش مفید است نه برای جامعه. هر چه هم از نظر علمی ترقی بکند، تکبر او بیشتر می‌شود، ضرر او زیاده‌تر می‌شود و سرانجام به جامعه هم بیشتر ضرر وارد می‌کند.

تأثیر دعای خیر پدر

در یک مصاحبه، از یکی از علما سؤال می‌کنند چه شد که خداوند به شما و به فرزندان‌تان که از علما هستند، توفیق رفتن به حوزه را داد؟ ایشان می‌فرمایند: «یک زمانی ما در قزوین منزل داشتیم، من بنا بود برای درس‌گفتن و درس‌خواندن به شهر کرج بروم. خدا حافظی کردم. زمان قدیم هم رفت و شده‌ها خیلی مشکل بود. بعد هم ارتباطی وجود نداشت. من رفتم کرج و چند ماهی طول کشید. هیچ ارتباطی نداشتیم. آن‌جا تدریس می‌کردم، کم‌کم موقعیتی پیدا کردم. شاگردان زیادی داشتم و خلاصه درس می‌گفتم، درس می‌خواندم. بالأخره بعد از چند ماه، شوق دیدار فرزند، پدرم را به کرج کشاند. ایشان بعد از سؤال‌های زیادی که کرده بودند، نشانی مرا پیدا کردند و به آن مکانی که تدریس می‌کردم، آمدند. در زدند، شخصی رفت درب را باز کرد. پس از بازکردن درب مرا صدا زد و گفت یک روستایی است، اسم شما را به زبان جاری می‌کند. رفتم دیدم پدرم هستند. خیلی خوشحال شدم. ایشان را در آغوش گرفتم. پدرم هم بسیار خوشحال شدند. تا مرا مشغول به تحصیل و تدریس علم دیدند، گفتند حالا به دوستان نگو که من پدرت هستم، شاید موقعیت شکسته بشود، بگو این آقا نوکر پدرم در روستایمان است که آمده مرا ببیند. من به ایشان گفتم: چرا من این حرف را بزنم؟! من افتخار می‌کنم شما پدر من هستید و این‌جا آمدید. من خیلی سربلند می‌گویم شما پدرم هستید. بعد شروع کردم دست و پای پدر را بوسیدن. اشک ایشان جاری شد، دست به دعا برداشتند و گفتند: امیدوارم خودت و نسلت همه از عالمین باشید، اهل علم باشید. این دعایی که پدر در حق من کردند، اثر گذاشت و دهها سال است که می‌گذرد و این توفیق هم در من هم در فرزندانم محقق شده است.»

تقدم صالح بودن فرزند بر سالم بودن او و تقدم هر دو امر بر ثروت

صالح بودن فرزند مقدم بر سالم بودن است. صالح مربوط به روح است و سالم مربوط به ظاهر و جسم است. البته هر دو مهم است. صالح و سالم بودن فرزند هر دو مقدم بر ثروت است، گرچه ثروت هم یک نعمت الهی است. گاهی خانواده‌ها، پدران آرزویشان این است که فرزندشان از نظر مالی آن قدر مکنت داشته باشد که همیشه در خانه او انواع نعمت‌ها موجود باشد. در فکر این هستند؛ در حالی که مهم‌تر از ثروت، سلامتی است و مهم‌تر از سلامتی، سلامتی روح و فکر است. کافی است این فرزند معتقد به خدا نباشد یا معتقد باشد اما نماز نخواند یا اعتقاداتش درست باشد، اما از نظر اخلاقی آدمی عصبانی باشد، به پدر و مادرش توهین بکند، به همسرش توهین بکند، ببینید چه می‌شود. لذا پدر و مادر به همه این نکات با هم توجه بکنند، هم ثروت فرزندشان را، هم سلامتی او را و هم صلاحیت و شایستگی او را بخواهند.

این که در قرآن وقتی نگاه می‌کنید صحبت از صالح بودن است: «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ»، فقط این نیست. «رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ»^۴ آن هم آیه قرآن است که می‌گوید در حالی که خدایا تو بهترین وارث و جانشین برای انسان‌ها هستی؛ اما از لحاظ ظاهری هم مایلیم کسی باشد بعد از من وارثم باشد. این تقاضای پیامبر الهی از خدای خودش است. ما هم یاد بگیریم که یک وقت به فکر این نباشیم که از اولاد منزجر باشیم. چون گاهی انسان یک چیزهایی را می‌بیند، همین

۴. انبیاء، ۸۹.

باعث می‌شود نمونه‌های خاصی در ذهنش برود و نگران بشود. برای رفع این نگرانی انسان باید با توکل به خدا اقدام بکند و از خدای خود تقاضا بکند که او را کمک بکند.

«وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» خدایا ما و ذریه ما را امام متقین، یعنی در رأس متقین قرار بده تا برای متقین الگو باشیم. واقعاً دعای خیلی بزرگی است و خوب است که انسان این دعا را در نماز شبش و در قنوت نمازهایش بخواند و حقیقتاً از خدای خود این را بخواهد.

مستجاب شدن دعای پدر علامه مجلسی (رحمه‌الله) در حق ایشان

در احوالات علامه مجلسی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) ذکر کردند که وقتی تازه به دنیا آمده بودند، پدرشان نیمه شب با خدا مناجات داشتند. در یک حالت ویژه‌ای که گفتنی نیست، یافتنی است. هر کسی ممکن است به ندرت در یک حالت‌های ویژه‌ای قرار بگیرد که احساس کند دیگر سیم دل وصل شده و هر دعایی بکند مستجاب است. پدر علامه، آقا شیخ محمدتقی مجلسی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه)، در یک حالت خاصی که در نیمه شب با خدا ارتباط برقرار کرده بودند، یک مرتبه احساس کردند آن چنان لطف الهی بالای سرشان است که الان هر دعایی بکنند، مستجاب است. در فکر بودند چه دعایی بکنند، یک لحظه فرزندشان از خواب بیدار شد و گریه کرد. فکر پدر متوجه فرزند شد. دعا کردند: «خدایا، فرزندم را از علمای عاملین قرار بده» و این دعای پدر این چنین مستجاب شد که علامه مجلسی (رحمه‌الله) باوجود گذشت چندین قرن، هنوز برای جهان تشیع افتخار بزرگی هستند. نمی‌خواهم بگویم همه این‌ها از یک دعاست. این چنین برداشت نشود. مسلماً اسباب و علل گوناگونی ضمیمه هم شده؛ اما گاهی قرن‌ها قبل از میلاد او چنین نکته‌ای در آن است. آن چه مسلم است این است که دعا مؤثر است.

اهمیت برکت داشتن مال و اولاد

از چیزهایی که باید به آن توجه بکنیم، برکت داشتن مال و اولاد است. درحالی که مال و اولاد نعمت الهی است؛ اما بعضی‌ها از این مالشان خیر نمی‌بینند، استفاده درست نمی‌کنند. فرزند هم همین‌طور است، درحالی که یک نعمت الهی است؛ اما گاهی مشکل پیدا می‌شود، از او خیر نمی‌بینند. این‌ها علت‌های زیادی دارد. چه شد که از مال و فرزندش نتوانست درست بهره بگیرد، چه بهره دنیایی و چه بهره‌های آخرتی؟ بهره دنیایی این است که بچه‌ها بزرگ شوند، بعد به پدر و مادرشان خدمت بکنند. گاهی پدر و مادرها بهره‌های ظاهری دنیایی هم از بچه‌هایشان نمی‌بینند، حالا یا این است که پدر و مادر فوت می‌کنند، بچه هم تازه بزرگ شده، جوان شده لذا پدر و مادر اصلاً عمرشان کفاف نمی‌دهد یا اگر هم کفاف بدهد، تربیت بچه به گونه‌ای است که به فکر پدر و مادر نیست؛ چون از آن‌ها جدا می‌شود. گاهی اصلاً به شهر دیگری می‌رود، حالا نمی‌خواهم بگویم اختیاراً، گاهی وضعیت شغلی او اقتضا می‌کند یا یک همسری اختیار می‌کند که همسرش او را از پدر و مادرش جدا می‌کند و به یک سمت دیگری می‌کشاند. بالأخره از راه‌های متعدد می‌شود که یک کسی از فرزندانش خیر نبیند.

چه بسا سال‌ها زحمت می‌کشد و یک مالی را ذخیره می‌کند، این مال آماده می‌شود برای این که به کارش بیندازد، به یک معاملاتی در زندگی به کار بگیرد، یک مرتبه کل مال سرقت می‌شود یا آتش می‌گیرد یا یک کسی می‌آید مالش را می‌خورد و

دیگر به او نمی‌دهد. دیگر امروزه هم که اسباب‌های جدیدی اضافه شده که گاهی بانک‌ها و قرض‌الحسنه‌ها ورشکست می‌شوند و چه مشکلاتی را برای افراد درست می‌کنند.

گناه یکی از موانع بزرگ بی‌برکتی در زندگی

یک بخش زیادی از برکتی که انسان باید در زندگی‌اش بگیرد و نمی‌گیرد، گناه است. گناه از موانع بسیار درشت این بحث است. چیزهای دیگری هم داریم و نمی‌خواهم صحبت را منحصر به این بکنم. اگر ما بحث را از یک زاویه مورد توجه قرار می‌دهیم، این معنایش این نیست که عوامل دیگر هیچ تأثیری ندارد؛ مثلاً اراده‌ی خود شخص روی همه‌ی این‌ها را می‌گیرد. آن مهم‌تر از همه چیز است. در عین حال پدر و مادر اگر می‌خواهند از فرزندشان خوب بهره ببرند و از مالشان خوب برکت ببینند، باید بین خود و خدا را خوب پاک بکنند. نباید به بهانه‌های مختلف واجب مالی‌اش را ترک بکنند. یک پنجم مالش خمس است. گفتند مالت را یک سال تصرف بکن، بعد از یک سال، یک حساب دقیقی بکن. آن‌چه اموال داری، یک‌پنجم آن را رد بکن. آن‌وقت گاهی چون به ظاهر اجباری نمی‌بیند بالای سر خودش، فکر می‌کند که با حرف‌های گوناگونی که می‌زند و بهانه‌هایی که می‌تراشد، (من همیشه بدهکارم، مشکل دارم و...) و توجیهاتی که می‌کند، می‌تواند این واجب را ادا نکند. خدای متعال این کسی را که معتقد هست، می‌داند خمس واجب است و نمی‌رود پرداخت بکنند، در مالش به‌اندازه‌ی دو برابر خمس ضرر وارد می‌کند؛ یعنی یک پنجم می‌شود دو پنجم. امام صادق (علیه‌السلام) در این باره می‌فرماید: «مَنْ مَنَعَ حَقًّا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْفَقَ فِي بَاطِلٍ مِثْلِيهِ»^۵ (هرکه حقوق خدا را نپردازد، دو چندان آن مال را در باطل صرف می‌نماید).

بعد می‌گوید چرا فلانی که دین ندارد، او ضرر نمی‌بیند. خب او اعتقاد ندارد. کسی که اعتقاد ندارد، جایش در جهنم است. کار او از ریشه خراب است. باید برود ریشه را درست بکنند. او اصلاً شیعه نیست. اگر خمس هم پرداخت بکنند، اهل بیت (علیهم‌السلام) نمی‌پذیرند. می‌گویند اول بیا عقیده‌ات را درست بکن. آن کسی که معتقد است، یعنی درکش بالا آمد و فهمید، حالا باید مطابق با درکش عمل بکنند، اما نمی‌کند. قانون و سنت الهی هم این است که واجب یک‌پنجم بود، ضایع شدن دوپنجم است. مقدارش این است. حالا شخص بنشیند حساب بکنند، متوجه می‌شود که همین‌طور است. زکاتش همین است. پرداخت نمی‌کند دو برابر ضرر می‌کند.

نمونه‌هایی از برکت مال

اطراف اقلید مزرعه‌های فراوانی هست، چند سال پیش یک‌مرتبه ملخ‌ها حمله کردند و کل این مزرعه‌ها را از بین بردند. صاحب یک مزرعه تا قضیه را فهمید، گفت: «نه، مطمئنم در مزرعه‌ی من هیچ مشکلی پیدا نمی‌شود!» گفتیم: «چطور؟ ملخ که حیوان است. میلیون‌ها ملخ آمدند، به چندین کیلومتر مزرعه حمله کردند، مزارع را از بین بردند!» گفت: «به هر حال من می‌دانم مزرعه‌ام دست نمی‌خورد.» رفتیم نگاه کردم دیدم دقیقاً حمله‌ی ملخ‌ها تا مرز زمین ایشان بوده. زمین این آقا در حالی که دیوار نداشته؛ اما مثل این که دیوار داشته یک ملخ وارد زمین او نشده است!

یکی از دوستان ما مرغ‌داری دارد. چند سال پیش، چنان آفتی به مرغ‌داری‌ها افتاد که از طرف دولت آمدند مرغ‌ها را یکی‌یکی نابود کردند. مرغ‌داری ایشان وسط بود. همه مرغ‌های مرغ‌داری‌های این طرف و آن طرف را نابود کردند. به مرغ

داری ایشان که رسیدند، ایشان گفت: «مرغ‌های من هیچ مشکلی ندارند.» باورشان نشد، گفتند: «باید امتحان بکنیم.» ایشان هم گفت: «بسم‌الله، بیاید امتحان بکنید.»

رفتند بررسی کردند. هرچه مرغ‌ها را بردند امتحان کردند، دیدند سالم است. گفتند: «باید بقیه‌اش را هم امتحان کنیم.» حالا معمولاً از چندتا، یکی‌اش را آزمایش می‌کنند؛ اما از بس تعجب کرده بودند، آزمایش را تکرار کردند. دیدند نه، سالم است. من فهمیدم ایشان چکار کرده، ایشان هر سال یک بخشی از مرغ‌هایشان را به فقرا هدیه می‌کرد، یک بخشی‌اش را می‌آمد به من می‌داد، ما هم می‌دادیم به فقرایی که اطلاع داشتیم. خب بالأخره در این خانه‌ها فقرا دعا می‌کنند. دعای آن‌ها پشتوانه است. خیرش را این آقا می‌بیند. این برکت هست یا نیست؟ این که دیگر در اختیار شخص نیست. آفت افتادن یا نیفتادن که در اختیار صاحب مرغ‌داری نیست. برکت ده چیز است، یکی‌اش هم همین است که بعد از یک مدتی می‌بیند خیلی سود برده است. خب مرغ‌داری کناری‌اش را می‌بیند ضرر کرده است.

حضرت خضر(علیه‌السلام) و جوان بی‌خیر

راجع به فرزندان هم همین است. داستان حضرت خضر(علیه‌السلام) را شنیدید که ایشان سومین کاری که انجام داد همین بود به یک نوجوانی برخورد کرد، گفت: «او باید کشته بشود.» و او را کشت. حضرت موسی (علیه‌السلام) یک مرتبه جا خورد، گفت: «این نوجوان که کسی را نکشته بود. شما بدون گناه او را کشتید!» حضرت خضر(علیه‌السلام) گفت که جناب موسی، تو شاگرد خوبی نیستی، من از اوّل به تو گفتم که چون اسرار اعمال را نمی‌دانی، نمی‌توانی صبر بکنی. «و کَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ خُبْرًا»^۶ و درباره چیزهای علمی نداری و مصلحت‌هایش را خبر نداری، چه طور پس می‌گویی من صبر می‌کنم؟! خب همین است. تو سرّ کار من را نمی‌دانی، به جای این که صبر بکنی، مرتب ایراد می‌گیری، می‌گویی چرا این کار را کردی. اگر می‌خواهی همراه من بیایی، باید صبور باشی. شاگرد نباید به استادش ایراد بگیرد، باید رمز کار استادش را بداند چیست، آن هم استادی که از طرف خدا معرفی شده. خدای متعال به تو گفت همراه من بیایی؛ اما تو به درد من نمی‌خوری، نمی‌توانی، هر چه همراه من بیایی، من از همین کارها دارم و این طوری نمی‌شود، باید از هم جدا بشویم. اما بعد سرّش را گفت که این نوجوان در آینده سبب گمراهی پدر و مادرش می‌شد و این‌ها را جهنمی‌شان می‌کرد^۷ و من طبق مصلحت او را کشتم، نه از روی قواعد ظاهری. معمولاً افراد چون ذهنیت با اولیای خدا ندارند، فوری این سؤال در ذهنشان می‌آید که چرا حضرت خضر (علیه‌السلام) قبل از اینکه فرزند پدر و مادرش را گمراه بکند، او را کشت و لفظ قصاص قبل از جنایت را مطرح می‌کنند. نه، این حکم خداست که او دارد اجرا می‌کند. در واقع اراده الهی است، خدای متعال دیگر نمی‌خواهد این بچه زنده باشد، چنانچه گاهی بچه ممکن است در یک تصادف کشته بشود. این که دیگر قصاص قبل از جنایت نیست. وقتی اراده الهی نباشد، قصاص قبل از جنایت است. منتهی پیامبر الهی، گاهی ولی خدا، حکم را باطل می‌کند البته نه روی ظاهر. روی ظاهر اگر خواست جلو برود، اجازه ندارد. تا کسی جنایتی مرتکب نشده، نمی‌شود او را مجازاتش کرد اما وقتی حکم روی باطن رفت، بحث عوض می‌شود. آن چیز دیگری است. دیگر آنجا اراده خداست و این همان است که عرض کردم. حالا پدر و مادر این نوجوان چه کار خیری کرده بودند که بچه‌شان به تور حضرت

^۶. کُف، ۶۸.

^۷. نک: کُف، ۸۲ تا ۸۵.

خضر بخورد و کشته بشود؟ همه‌ی این‌ها نکته دارد. معلوم است آن‌ها هم با خدای خود خیلی مناجات داشتند، دعاهایی کردند و آلا چه‌بسا بچه کشته نمی‌شد، بزرگ می‌شد، پدر و مادرش را جهنمی می‌کرد، بعد روز قیامت همگی داخل جهنم می‌رفتند. اراده الهی تعلق می‌گیرد که این بچه از بین برود و به‌جای او اولاد دیگری داده بشود. این‌ها برکت در زندگی است که گاهی انسان تصوّر نمی‌کند که این برکت از کجا دارد به‌وجود می‌آید.

گاهی هم مشکلات دیگری است. پدری چشم راستش نابینا شد. اصرار زیاد که خدایا چشمم را شفا بده. توسل فراوان، ذکرهای متعدّد و... در نهایت در خواب به او گفتند چرا این قدر اصرار می‌کنی؟ تقدیر الهی این بود که پسر بزرگت از دنیا برود، ما آن‌را به چشم راستت تبدیل کردیم؛ پس تو باید قدردان باشی، شاکر باشی، تازه به همین هم قانع نیستی و ایراد می‌گیری؟! حالا چیست و چرا بچه بزرگ‌تر باید کشته بشود؟ این‌ها همه حرف است.

محروم شدن از معنویات؛ رهاورد بی‌برکتی مال

این‌ها است که عرض می‌کنم بعضی در مالشان برکت نیست. وضع مالی‌اش هم خیلی خوب است؛ اما مثلاً پایش در این جلسه‌ها گذاشته نمی‌شود. الان خیلی‌ها این طوری هستند. بعضی‌هایشان حتی متدین هم هستند. اتفاقاً یک‌بار من یکی از این‌ها را در مغازه دیدم یک ظرف جلویش بود که در آن حدوداً صدتا چک بود، چک‌ها را در یک ظرف ریخته بود، به من گفت: «بین همه از بی‌پولی می‌نالند، من از این پولها! هر کدام از این چک‌ها یک سازی می‌زند. فکرم خیلی پریشان و ناراحت و گرفتار این‌ها است. وضعم خیلی خوب است، این همه چک جلویم است؛ اما نمی‌دانم چه بکنم. خیلی از آن‌ها تاریخش گذشته، پول نمی‌شود، بعضی‌هایش باید اجناس داده شود، نشود و...». خلاصه می‌گفت ده‌ها مشکل دارند. گاهی این طوری می‌شود. بعد طرف می‌بیند چند ماه گذشته، یک شب جمعه نرفته دعای کمیل بخواند، یک سحر بلند نشده یک «یا الله» بگوید، پایشش را در یک جلسه روضه نگذاشته، یک مسجد نرفته. چه شد؟ «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ * أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى» (بی‌شک آدمی طغیان می‌کند، همین‌که خود را بی‌نیاز ببیند).

ثروت بی‌برکت

شخصی به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اصرار می‌کرد دعا کنید ثروت من زیاد بشود و پیامبر نمی‌خواستند دعا بکنند. مرتب اصرار کرد. این هم عقلش سالم نبود که وقتی می‌بیند پیامبر کراهت دارند، دیگر چیزی نگوید؛ مثل بچه‌ای که مرتب به پدرش اصرار می‌کند فلان چیز را برایم تهیه بکن. خب وقتی پدر دلسوز است و طبق مصلحت جلو می‌رود، دیگر اصرار نمی‌خواهد. اصرار کرد، پیامبر دیدند این رها نمی‌کند، دعا کردند. وضع مالی‌اش خوب شد و مرتب ثروتش زیاد شد، دامداری داشت، گوسفندان و گاو و شتر او مرتب زیاد شدند. دید دیگر جا نیست، رفت یک جای دیگر، یک محل بیرون از شهر برای نگه‌داری حیوانات انتخاب کرد. باز دید نمی‌شود؛ چون این‌ها مرتب زاد و ولد می‌کردند. ناچار شد به چند کیلومتری شهر مدینه برود. هرچه عقب‌تر رفت، حضورش در مسجد کم‌تر شد. کم‌کم روزی یک نوبت به مسجد می‌رفت. روزی یک نوبت هم کم‌تر شد. مدتی گذشت بعد دیگر کم‌کم هفته‌ای یک‌روز، فقط روزهای جمعه برای نماز جمعه می‌رفت. می‌گفت دیگر بروم بینم پیامبر چه نصیحتی می‌کنند. دوباره می‌رفت تا جمعه بعدی. یک مدتی گذشت دیگر کم‌کم نماز جمعه هم خبری نشد. بعد از یک مدتی فرستادند زکات مالش را بگیرند، انکار کرد که برای چه؟ خب این است.

برکت‌ندیدن از فرزند

یکی هم از فرزندش خیر نمی‌بیند. شخصی می‌خواست از دنیا برود می‌گفت: «در زندگی، خدا ظالم‌ترین فرد نسبت به من است. در این دنیا کسی به اندازه خدا به من ظلم نکرده!» حالا داشت از دنیا هم می‌رفت. به او گفتند: «این حرف‌ها را نگو، استغفار کن، برای چه؟ مگر خدا چه کرده است؟!» گفت: «من چه قدر زحمت کشیدم فرزندانم را تربیت کردم تا به سن جوانی رسیدند. حالا که می‌خواهم از آن‌ها استفاده بکنم و آن‌ها کمک من باشند، دارم از دنیا می‌روم و این ظلم است که خدا در حق من دارد می‌کند!» به او می‌گوییم این که ظلم نیست. ظلم وقتی است که تو حقی از زندگی داشته باشی، به تو ندهند. تو چنین حقی نداشتی! تو اصلاً وجودت از خداست. هر چه هم نفس کشیدی، باید شکر خدا را به‌جا بیاوری اما طلب نداری که بگویی فردا جزء عمر من بوده، خدا دارد حق من را می‌گیرد، کجا حق داشتی؟! معلّم وقتی به شاگردش ظلم می‌کند که شاگرد استحقاق نمره‌ی بهتری را داشته باشد، ولی به او ندهد. هر وقت شما استحقاق این را داشتی که فردا جزء زندگی‌ات باشد و خدا به تو نداد، بله این ظلم است اما وقتی که استحقاق نیست، کجا ظلم کرده؟! این را دیگر نمی‌فهمد. آدم‌هایی که به جلسات مذهبی نمی‌روند، خیلی از این فکرهای انحرافی دارند. بعد هم یک لحظه، دم مُردن یک حرف کفرآمیز، شرک‌آمیز، توهین‌آمیز می‌زند و از دنیا می‌رود. دیگر آن‌جا فرصت نیست که کسی بنشیند نصیحتش بکند. فکر به یک سمت دیگری رفته، به خدای خود توهین می‌کند و از دنیا می‌رود. چه شد؟ برکت از فرزندش ندید. آقایان و خواهران در جلسه‌ها دعا کنید و بگویید خدایا، فرزندان ما را کمک کارمان قرار بده، برای دنیا و آخرت‌مان مفید قرار بده.

مال و فرزند؛ دو راه کمک خدا به انسان

آیات ۱۰ به بعد سوره نوح را عنایت بکنید: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا».^۱ جناب نوح (علیه‌السلام) می‌فرماید که به این‌ها گفتم استغفار کنید. از خدا بخواهید شما را ببخشد. خدا غَفَّار است. اگر خدا شما را ببخشد، سه چیز به شما می‌دهد: ۱. باران برایتان نازل می‌کند: «يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا»؛ ۲. با مال شما را مدد می‌کند: «وَيُؤَدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ»؛ ۳. شما را به واسطه‌ی فرزندان کمکتان می‌کند: «وَوَبَّيْنًا». این‌ها را دقت کنید که گاهی مال و فرزند دارد من را کمک می‌کند؛ اما درواقع کمک الهی است. خدای متعال که نمی‌آید معجزه بکند، ملک بفرستد تا من را کمک بکند. نه، همان مالی که در اختیار من است، فرزندی که در خانه من است، پشتوانه من می‌شود. من هم باید فکرم چنان صحیح و سالم باشد که تا دیدم این مال مفید شد، فرزند برایم حامی و مفید شد، فوری به سجده بیفتم و شکر خدا را به‌جا بیاورم. این را یادم نرود. ما این‌ها را مادی حساب نکنیم. آن‌که مادی است، خدا را قبول ندارد؛ لذا شکر خدا را به‌جا نمی‌آورد. او ظاهر را نگاه می‌کند، مال را نگاه می‌کند، فرزند را نگاه می‌کند. حالا ممکن است مال و فرزند هم به او کمک بکند؛ اما کمک الهی بودنش را قبول ندارد. این‌هایی که خدا را قبول ندارند، آسمان را نگاه می‌کند، می‌بیند ابر آمد و باران آمد، می‌گوید خب ابر آمد و در یک شرایطی هم باران آمد، اگر این شرایط نبود، باران نمی‌آمد. ما چه می‌گوییم؟ ما نمی‌گوییم ابر نیامده باران می‌ریزد، نه، ما هم می‌گوییم ابر می‌آید منتهی می‌گوییم این ابر به اراده الهی است. این امداد الهی است. وقتی خدا می‌خواهد کمکم بکند، کمکش را این‌طوری می‌فرستد.

امداد الهی در وسط دریا

مرحوم شهید دستغیب نقل می‌کنند که یک کشتی از یک کشور دوری مثل چین بار زده بود و قدیم هم خب کشتی‌ها طول می‌کشید تا بیابند، چندین روز ممکن بود این‌ها روی آب باشند تا به ایران برسند. این کشتی در راه دچار طوفان می‌شود و طوفان بادبان‌ش را پاره می‌کند. کشتی وسط دریا رها می‌شود. این کشتی که با یک سرعت معمولی باید مثلاً بعد از ده روز به ایران می‌رسید، نرسید. این‌هایی که در ایران بودند، ده روز دیگر، بیست روز دیگر صبر کردند، دیدند نیامد. جلسه‌ی فاتحه گرفتند و گفتند این‌ها فوت شدند. حدود دو ماهی گذشت، یک مرتبه دیدند کشتی آمد! پرسیدند: «کجا بودید؟» گفتند: «وسط آب دچار طوفان شدیم و بادبان از بین رفت. دیگر کشتی سرعت منظمی نداشت، راه مستقیمی را نمی‌رفت.» آن وقت این‌ها، حالا کنسرو بار زده بودند، گفتند: «آب داخل کشتی مان تمام شد. اول شروع کردیم درب کنسروها را باز کردیم و آبشان را خوردیم. بعد از چند روز، آن‌ها هم تمام شد. دیدیم نمی‌توانیم کاری بکنیم. آب هم اصلاً نداشتیم، وسط دریا دسترسی به آب نداشتیم، آب دریا هم شور بود، نمی‌شد استفاده کنیم. دست به دعا برداشتیم، ابر آمد، باران آمد، ما فوری ظرف‌هایی را که در کشتی داشتیم به سمت آسمان گرفتیم و باران‌ها را جمع کردیم و در مخزن‌های آب ریختیم. مخزن‌های آب پر شد. از آن استفاده کردیم. وقتی مخزن خالی شد، دوباره دعا کردیم ابر آمد، باران و... خلاصه هر وقت آب تمام می‌شد، دوباره ابر می‌آمد و ما از نعمت باران استفاده می‌کردیم و این طوری طی کردیم تا به ساحل رسیدیم!»

این امداد الهی است. یک نفر از طریق مالش امداد می‌شود، خیر می‌بیند، کمک می‌شود: «يُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ»، یکی هم امداد نمی‌شود. خدا وقتی می‌خواهد یکی را مدد بکند، کمکش بکند، با مال و فرزندان حمایتش می‌کند، برکت می‌بیند.

راه برکت یافتن مال و اولاد

راهش چیست؟ چه کنیم تا برکت ببینیم؟ عرض کردم عمده کار استغفار است، مقابله هم گناه است. کسانی که گناه می‌کنند، در زندگی خیلی مشکل می‌بینند و ما نباید در زندگی مرتب خودمان را با دیگران مقایسه کنیم. یک کسی می‌گفت: «پس چرا غربی‌هایی که گناه می‌کنند، باران خوب می‌بینند؟» جوابش این است که آن‌ها نشسته پاک هستند، آن‌ها اصلاً از بیخ نجس‌اند و خدا حتماً بر سرشان می‌زند. خدا کسی که عقل و ایمان ندارد را جور دیگری مجازات می‌کند. او درک ندارد. شما خودتان را با یک کافر مقایسه نکنید. شما معتقد به امام زمان (علیه‌السلام) هستید. می‌گوییم همه سر سفره‌ی آقا هستیم: «بِئْمَانِهِ رُزِقَ الْوَرَى» (به برکت او مخلوقات روزی می‌خورند.) خیلی خب اگر واقعاً معتقد به این هستید، «بسم الله» محکم بایستید دیگر. وظیفه مالی تان را، وظیفه واجب‌تان را، همین‌ها را خیلی خوب انجام بدهید، استغفار جدی بکنید تا در زندگی تان برکت بیاید. گناهان را کنار بگذارید، از گذشته هم توبه بکنید، ببینید خدای متعال چگونه حامی شما می‌شود.

مدد الهی برای اهالی روستا

سال‌ها قبل یک کسی از خراسان به طبرس رفت؛ ولی مسیر را گم کرد. در گم شدن تشنه شد. رفت تا به یک روستایی رسید. گفت: «خب این‌جا حتماً آب هست.» دید خیلی هم فضا خرم است. هرچه دنبال یک جوی آب گشت، پیدا نکرد. بالاخره از یکی از اهالی آن‌جا پرسید: «پس شما آب ندارید؟» گفت: «نه، نداریم!» پرسید: «پس چه می‌کنید؟!» گفت: «ما هر وقت نیاز به آب داریم، دعا می‌کنیم به همان اندازه ابر می‌آید، باران می‌آید، استفاده می‌کنیم!»

مرد مسافر باور نکرد. اولین بار بود که این صحنه را می‌دید، گفت: «من که چنین اطمینانی به استجابت دعایم ندارم، پس خود شما که اهل این کارها هستید، یک دعا بکنید؛ چون الان من و حیوانم تشنه هستیم.» آن روستایی هم دعا کرد، ابر آمد، باران آمد، مسافر و حیوانش استفاده کردند.

این را امداد به اموال و بنین می‌گویند. حضرت نوح(علیه‌السلام) می‌گوید استغفار بکنید، خداوند هم باران برایتان نازل می‌کند، هم با مال و فرزندان کمکتان می‌کند، خیرشان را می‌بینید.

إن شاء الله خداوند همهٔ مردم ایران را مورد حمایت و مدد خودش قرار بدهد و با مال و فرزندان کمکشان بکند.

«الحمد لله رب العالمین»